

منطق حسینی رویارو با خشونت و خودکامگی اموی

محمدجواد صاحبی

◀ اشاره

واژه خشونت در ادبیات سیاسی سالهای اخیر نگاههای مختلفی را به سوی خودمعتوف داشته است. این مفهوم در سه عرصه قابل پی گیری و تعریف است:

۱. خشونت در عرصه اخلاق فردی؛ در این عرصه افرادی که دارای رأفت، عطوفت، عفو و گذشت نیستند و مستبد و خودرایی باشند، خشن نامیده می شوند و اما کسانی که برای اعتقادات خود ارزش قائلند هستند و در اجرای احکام خدا قاطعیت دارند و در برابر متجاوزان به حدود الهی و براندازان نظام الهی قد علم می کنند و با قدرت آنان را سرکوب می سازند و از گناه کاران مصرمتنفرند و برای اظهار نفرت از آنان در صورت لزوم چهره در هم می کنند و... نامیدن اینان به افراد خشن صحیح نیست.

۲. خشونت در عرصه سیاست و حکمرانی؛ در این عرصه به افرادی که فقط با توسل به زور، سرکوب و تحمیل و بدون منطق، دعوت و جذب، برای تصاحب حاکمیت اقدام می کنند و در تداوم حاکمیت نیز، به همین شیوه هامتوسل می شوند، خشن گفته می شود و این شیوه خشونت آمیز است. اما چنانچه با منطق و دعوت و جذب اقدام شد و مواعی سر راه تبلیغ قرار گرفت، توسل به قهر برای رفع آن، خشونت نیست همچنان که اگر حاکمیت محقق، مورد تهدید افراد خشن قرار گرفت سرکوب آن قهر و خشونت نیست یا اگر خشونت هم نام بگیرد، جایز و بلکه لازم است.

۳. خشونت در عرصه قانون گذاری؛ یعنی قانون گذار در جعل قانون رعایت تناسب جرم و مجازات را نکرده باشد و بدون وجود جهات تنبیهی و عبرت آموزی برای جرم کوچکی مجازات بسیار سختی



قرار داده باشد. چنین خشونت‌نی نیز در هیچ کدام از احکام و حدود اسلام نیست زیرا در این احکام و حدود تناسب جرم و کیفر و جنبه‌های بازدارندگی و عبرت آموزی کاملاً لحاظ شده و آن‌گاه جعل مجازات شده است.

نهضت الهی سیدالشهدا (ع) که با قاطعیت تمام در مقابله با ظلم و خودکامگی دست‌گام‌بنی امیه و ایستادگی آن حضرت بر مواضع بحق خویش تا سرحد شهادت و اسارت، جاودانه تاریخ شده است، به خاطر برخورد سراسر خشن و ظالمانه بنی امیه و جبهه باطل، و جان‌فشانی و مقاومت جبهه حق نوعاً در این فضا و از این منظر نگریده شده است که کاملاً نیز درست است. اما در کنار این نگاه و همراه با آن، می‌توان یک بعد دیگر نهضت حسینی را نیز مورد توجه و اهتمام قرار داد. مقاله‌ای که پیش روی دارد با همین نگاه از یک سو به خشونت در عرصه اخلاق فردی و عرصه سیاست و حکمرانی توجه داشته و اخلاق و سیاست خشن و خودکامه امویان را تبیین کرده است و از سوی دیگر اقدام امام حسین (ع) را اقدامی در جهت احیای اخلاق و سیاست رحیمانه و لیثانه پیامبر (ص) و در تقابل با اخلاق و سیاست خشن و خودکامه امویان ارزیابی کرده است.

نویسنده محترم پس از این بحث که خشونت ستیزی یکی از صفات انسان‌های کامل و آزاده و از بارزترین بخش‌های رسالت پیامبر خاتم (ص) می‌باشد و نبی اسلام با این ویژگی به اصلاح جامعه قبیله‌ای جاهلی عصر خویش پرداخت، اوج رجعت به جاهلیت، در نیمه نخست قرن اول اسلامی را در بیعت خواهی زید بن معاویه با توسل به خشونت و زور و تزویر می‌شمارد و تأکید می‌کند، که همین امر حسین بن علی (ع) را به عنوان وارث و احیاگر سنت پیامبر، به مبارزه بلورمداری و دیکتاتوری و ارتجاع حزب امری واداشت.

ایشان سپس از مبارزه با استبداد و خودکامگی، رواج فرهنگ گفتمان، احیای فرهنگ محبت و مهربانی؛ به عنوان روش‌های مبارزه سیدالشهدا (ع) با انحراف بانداموی نام برده و به بحث درباره آنها می‌پردازد.

□

◀ پیامبر (ص) و خشونت زدایی از جامعه جاهلی

«خشونت» به عنوان یک روش برای نیل به فزون‌طلبی، گرچه از منظر اخلاق و حقوق انسانی، همواره مذموم بوده است، اما به کارگیری آن از سوی فرادستان به جهت ارهاب و ارباب و وادار کردن فرودستان به تسلیم، ناپسندتر است. البته گاه ممکن است به عنوان وصف یک کنش بازدارنده، از روی اضطرار، ابزار تأدیب و اصلاح به شمار آید. مجازات‌های مقرر در اسلام از این باب هستند، ولی هرگز نباید حقیقت اکراه و اجبار، به



عنوان روشی برای به دست آوردن یا حفظ حکومت پذیرفته شود.^۱ و مبارزه با چنین روش حکومتی یکی از صفات انسانهای کامل و آزاده و واکنش فطری آنها در برابر رفتارهای خشن خودکامگان و سلطه‌گران زورمدار است. موضوعی که نیرومندترین علت‌های موجه قیام حضرت سیدالشهدا و مبرم‌ترین نیاز عصر آن حضرت و به ویژه روزگار ما به شمار می‌آید.

این مسأله از بارزترین بخشهای رسالت پیامبر خاتم (ص) بخصوص در جامعه قبیله‌ای جاهلی بود؛ جامعه‌ای که عصبیت‌های قومی، زورمداری و ارباب‌سالاری، خشونت را نهادینه و به گونه سنت و هنجار و فرهنگ عمومی در آورده بود. جامعه‌ای که سلطه‌طلبی، فزونخواهی و برتری‌جویی، فخر قوم و قبیله به شمار می‌آمد و برای رسیدن به آن هیچ منع و قیدی نبود و آیین و کیش شخصیت پیوسته تبلیغ و ترویج و براندیشه و روح و روان مردم تحمیل می‌گردید.

فرهنگ قبیله‌ای در هنگامه سلطه‌گری، رقیب بر نمی‌تایید، بلکه ادامه حیات خود را در گرو رفیق موافق می‌دید.^۲

حاکمیت در آن جامعه، در حقیقت حاکمیت نفس اماره بر بشر زبون و ذلیلی بود که از برکت جبن و جهل رعیت به قدرت و حکومت دست یافته بود. این انسان خودکامه جز امیال نفسانی خود، هیچ چیز را گرامی و محترم نمی‌شمرد. دماء و اعراض مردمان بی‌ارج‌تر از گرد و غبار نعل اسبان و یا نیم‌خورده چارپایانش بود.^۳

تحقیر دیگران، سخت‌گیری بر زبردستان و ریختن خون مظلومان برای کامرانی امری مباح می‌نمود و حتی برای ارضای طبایع و عادات جاهلی، کودکان معصوم خود را به مسلخ می‌سپرد.^۴

در چنین جامعه‌ای آزادگی و خشونت‌ستیزی و مبارزه با خودکامگی غریب می‌نمود و اگر کس یا کسانی از جور خودکامه‌ای به ستوه می‌آمدند و بر او می‌شوریدند، جنگ با خودکامه بود نه ستیز با خودکامگی. زیرا صفت خودکامگی هنجار و فرهنگ پذیرفته جامعه جاهلی بود که همه را مبتلا و گرفتار کرده بود. پیامبر خاتم به هنگامه بعثت، برای اصلاح چنین جامعه‌ای، رواج فرهنگ گفتگو، مهربانی، مشورت، جذب و جلب و الفت و پرهیز از فشار و خشونت را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بود.

در رفتار فردی آن حضرت رحم و شفقت به زبردستان و کهلران را در خانواده و جامعه



«فاطمه نمی‌دانی که گریه او مرا ناراحت می‌سازد؟»^۸



این رفتارهای رسول خدا در محبت به کودکان تنها ویژه حسن و حسین (علیهما السلام) نبود بلکه او با همه کودکان با مهربانی برخورد می‌کرد، چنانکه نوشته‌اند:

«موقعی که آن حضرت، از سفری مراجعت می‌کرد و در راه با کودکان برخورد می‌نمود، به احترام آنها می‌ایستاد و سپس امر می‌فرمود کودکان را می‌آوردند و از زمین بلند می‌کردند و به آن حضرت می‌دادند، پیامبر برخی را در آغوش می‌گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می‌کرد و به اصحاب خود نیز می‌فرمود: کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این صحنه مسرت‌آمیز، بی‌اندازه خوشحال می‌شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی‌کردند»^۹.

آن بزرگوار، همواره مردم را بر ترحم و محبت، نسبت به کودکان، به ویژه دختران سفارش می‌نمود، و می‌فرمود:

هر پدری که دختری را خوشحال کند، چنان است که بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است؛ و کسی که دیده‌ی پسر را روشن کند و او را شاد گرداند چنان است که از ترس خدا گریسته باشد؛ و هر که از ترس خدا بگیرد خدا او را داخل بهشت گرداند»^{۱۰}.

گاهی کودکی را نزد آن حضرت می‌آوردند که دعایش کند و یا نامی برایش برگزیند. حضرت او را می‌گرفت و در دامن می‌گذاشت، بسیار می‌شد که آن طفل بول می‌کرد و دامن آن بزرگوار را آلوده می‌ساخت. مردم فریاد می‌زدند تا کودک را از این کار بازدارند، پس می‌فرمود:

«قطع مکنید بول طفل را!»

آنگاه دعا می‌کرد و وی را نام می‌نهاد و به گونه‌ای برخورد می‌نمود که خانواده کودک شاد شوند و گمان نبرند که آن حضرت از بول طفل ایشان آزرده شده است.^{۱۱}

این عواطف رقیق که از روح لطیف محمد(ص) مایه می‌گرفت در جامعه خشونت‌زده قبایلی که محبت به زن و فرزند علامت حقارت و



ضعف شخصیت بود، قابل درک نبود. از این رو عرب جاهلی بر او خرده می‌گرفت که: من ده تا پسر دارم و تا حال هنوز هیچ کدامشان را حتی برای یک بار هم نبوسیده‌ام. پیامبر(ص) از این سخن چنان عصبانی و ناراحت شدند که صورت مبارکشان برافروخته و قرمز گردید و فرمود:

«مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ؛

آن کس که به دیگری رحم نداشته باشد به خود او هم رحم نخواهد شد.»

و سپس افزود:

«من چه کنم اگر خدا رحم از دل تو کنده است.»^{۱۲}

این مدرسه پیامبر است که محبت و نرمخویی و پرهیز از خشونت را نخست در خانواده و سپس در جامعه به مردم تعلیم می‌دهد. پیامبر رحمت در برخورد با استبدادزدگان می‌کوشد تا با نرمی و ملاحظت و دوستی و شفقت، آلام آنها را تسکین دهد و بدانان بیاموزد که با درستی بستیزند و خوشرویی و نرمخویی و مهربانی با زیر دستان را پیش گیرند، چنانکه آورده‌اند: عرب بیابانی، ترسان و لرزان نزد پیامبر آمد، هیبت پیامبر چنان دل و روح او را تسخیر کرده بود که زبانش را بند آورده و قدرت سخن گفتن را از وی ربوده بود.

پیامبر(ص) چون او را چنین دید از جا برخاست و وی را در آغوش گرفت، به گونه‌ای که گرمی بدنش را مرد عرب لمس نمود، آنگاه فرمود:

«هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو! من از جابره نیستم، من فرزند آن زنی هستم که از بزها شیر می‌دوشید!»^{۱۳}

این رفتار پیامبر برای عرب جاهلی که جز خشونت و تحقیر از اربابان خود ندیده بود بسیار شگفت‌آور و پر جاذبه می‌نمود، خصوصاً در چنان جامعه‌ای که خودکامگی و زورمداری، آثار سوء تربیتی و عقده‌های روانی دهشتناکی ایجاد کرده بود، همین عقده‌های روانی به هنگام احساس قدرت ظهور و بروز می‌یافت و از یک فرد ضعیف ستم‌زده، ستمگری لجام‌گسیخته و بی‌پروا می‌ساخت.

در چنین روزگار و چنین انحطاط اخلاقی و روحی، یک مصلح چه می‌بایست می‌کرد؟ راه برگرداندن جامعه به تعادل روانی چه بود؟

جز تزریق مروت، ملایمت، ملاحظت مگر راه درمان دیگری وجود داشت؟ بنابراین از رسول رحمت انتظاری جز این نبود که آنقدر از خود نرمی نشان دهد که حتی یهودی جرأت



درگیری با او پیدا کند و عمامه‌اش را در کوچه برگردنش بیندازد و او را آنقدر به این سو و آن سو بکشد که پوست گردنش را آزرده نماید. حتی هنگامی که اصحاب، خواستند با آن یهودی به تندی رفتار کنند، حضرت مانع شد و آن اندازه خویشتن‌داری کرد و از خود نرمش نشان داد که یهودی شهادتین بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد و گفت:

«شما با چنین قدرتی که دارید این همه تحمل می‌کنید! این تحمل یک انسان عادی نیست. این صفت انسان برتری است که بی‌گمان از جانب خدا مبعوث شده است.»^{۱۴}

باری اگر چنین نبود که نمی‌توانست آن دل‌های سخت را نرم و آن خویهای زمخت و سرکش را رام کند تا جایی که خداوند در وصفش بگوید:

«فَمَا رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوْا مِنْ حَوْلِكَ وَ اعْفَ عَنِهَمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وَ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛
به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها بخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.»^{۱۵}

خداوند در این آیه، به روشنی رسولش را به نرمی توصیف می‌کند و راز پیروزی او را دوری از شدت و تندی معرفی می‌نماید و او را به مشورت با مردم و شخصیت بخشیدن به آنها فرا می‌خواند.

واقعاً آن خلق و خوی خوش و آن قلب رئوف پیامبر با این آیات رحمت که شورا و مشورت را نیز به ارمغان می‌آورد، در جامعه عقب‌مانده و استبدادزده عربستان بسیار شگفت و بدیع می‌نمود.

اما رسوبات فرهنگ جاهلی و امیال نفسانی چیزی نبود که در این سالهای کوتاه نهضت نبوی، به هنجارها و ارزشهای اخلاقی تبدیل شود و باقی بماند. گویا رجعت به جاهلیت و بازگشت به ادب و آداب گذشته، قابل پیش‌بینی بود.

چنان که خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؛
جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟»^{۱۶}

علی(ع) به عنوان جانشین و وصی و وارث صفات پیامبر نیز از درشتخویی و خشونت به



شدت بیزار بود. او از انتقال قدرت بعد از رسول خدا(ص) به افراد خشن بسیار ناخشنود بود و آن را از حوادث تلخ تاریخ می دانست و می فرمود:

«فَصَيَّرَهَا فِي حُوزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلْمُهَا، وَيَخْشَنُ مَسْئَهَا»^{۱۷}

پس خلافت را به عرصه‌ای خشن و درشتناک افکند، عرصه‌ای که درشتی‌اش پای را مجروح و نا همواری‌اش رونده را به رنج می افکند.»

از این رو امام علی (ع) در هنگام تصدی خلافت ورهبری حکومت، کوشید تا عوارض این خشونت‌گرایی را از جامعه بزدايد، به همین جهت با خلق نیکو و طبع لطیف خویش بر زخمهای ناشی از حاکمیت سرشتهای سرکش و درشتناک پیش از خود مرهم می نهاد. و آن اندازه در این زمینه تحمل و صبوری نشان می داد که حتی کفار ذمی جرأت می یافتند در برابر او بایستند و بر او خرده گیرند. چنانکه روزی بر فراز منبر فرمود:

«ایها الناس سلونی قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونی؛ ای مردم از من پرسید پیش از آنکه از میان شما رخت بر بندم». من به راههای آسمان از راههای زمین آگاهترم...

در این هنگام یکی از یهودیان عرب از گوشه مجلس برخاست و شروع کرد با واژگانی درشت به آن حضرت تاختن و جسارت کردن، که «ای انسان پرمدعایی که چیزی را که نمی دانی ادعا می کنی، آیا واقعاً هر چه از شما پرسند می توانی پاسخ دهی؟»

چون جسارت او بالا گرفت، برخی اصحاب و شیعیان از گوشه و کنار مجلس برای تأدیب وی به پاخاستند، اما امیر موءمنان جلوی آنها را گرفت و فرمود:

«فَإِنَّ الطَّيِّبَ لَا يَقُومُ بِهَجِّ اللَّهِ وَلَا بِه تَطَهَّرُ بِرَاهِنِ اللَّهِ؛
بافشار و زور حجج الهی را نمی توان اقامه کرد و به وسیله آن نمی شود براهین خدا را آشکار نمود.»

سپس به جانب آن مرد نگاهی کرد و فرمود:

«پرس به هر زبانی که می خواهی و از هر چه نمی دانی تا من جوابت دهم!»

در پی این سخن، مرد یهودی مسائلی را پرسید و آن حضرت پاسخش داد تا آنکه یهودی متقاعد شد و با حرکت سر سخنان آن حضرت را تأیید کرد و شهادتین بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد.^{۱۸}

متأسفانه با قدرت گرفتن باند اموی از زمان خلافت عثمان، رجعت به خشونت جاهلی قبائلی شدت یافت، تا جایی که علی (ع) خود قربانی همین خشونتها شد. ستیزه جویی‌ها و



خونریزی‌های دهشتناکی که روح لطیف علی (ع) تاب دیدن آنها را نداشت و برای مهار ساختن و کاستن از آن ناگزیر وارد صحنه کار و زار می‌شد و می‌کوشید تا سرچشمه‌های فتنه و تنش را به مدد شجاعت بی‌نظیر خود بخشکاند.

به هر حال روند رجعت به جاهلیت، پنجاه سال پس از رحلت پیامبر رحمت، با روی کار آمدن یزیدبن معاویه به اوج خود رسید. بیعت‌خواهی این خلیفه اموی آن هم با توسل به خشونت و زور و تزویر را، می‌توان بارزترین نشانه خودکامگی وی دانست. چنان‌که قبل از وی پدرش با خشونت و سرکوب و تحمیل بر جامعه حکومت کرد و همه مخالفان خود و محبان عدالت و رحمت علوی را از دم تیغ گذراند.

حسین بن علی (ع) به روشنی می‌دید که آرمانها و اهداف نهضت نبوی در بهنجار آوردن جامعه جاهلی، و پالودن خشم و خشونت و فزون‌طلبی از فرهنگ بدوی و عربی اینک به دست فراموشی سپرده شده است. دیگر واژگان مهر، محبت، رأفت، عطوفت، رحم و رحمت را فقط در تاریخ حیات پیامبر و در انزوای افراد معدودی از پیروان و عترت او می‌توان یافت. از این رو به عنوان وارث و احیاگر سنت پیامبر با زورمداری و دیکتاتوری و ارتجاع حزب اموی به مبارزه برخاست و به ویژه او نسبت به خشونت باند اموی روشهای چندگانه زیر را در پیش گرفت:

□ الف. افشای استبداد و خودکامگی اموی

حکومت بنی‌امیه، حکومت قانون و دین و بر مبنای کرامت و اختیاراتشان نبود بلکه حکومتی بود تحمیلی متکی به سرنیزه و بر مدار خواست و اراده حاکمان بدون مراعات قانون خدا و رضایت مردم. امام در برابر دیکتاتوری بنی‌امیه، به افشاگری و روشنگری پرداخت و از همان آغاز امامت خویش، یعنی پس از شهادت امام حسن (ع) در پاسخی که به معاویه نوشت؛ پس از آنکه اطرافیان او را سخن‌چین، تفرقه‌انداز، دروغگو و وی را پیمان‌شکن، ظالم و یار شیطان توصیف کرد، خاطر نشان ساخت که اگر چه به سبب پیمانی که امام حسن (ع) بسته است قصد جنگ ندارد، ولی فساد حاکم، ترک جنگ را دشوار ساخته، از این رو می‌نویسد:

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که حجرین عدی کندی را به ناروا کشتی و باران او را شهید کردی؟ همان بندگان خدا پرستی که از راه بندگی منحرف نمی‌شدند و بدعتها را ناروا می‌شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، آنها را به ستم کشتی، آن هم پس از پیمان‌های غلیظی که



به آنها دادی و آن وعده‌های اکیدی که با ایشان بستی، تو با این کارت بر خدا گستاخ شدی و عهد و پیمان الهی را سبک شمردی.

ای معاویه! مگر تو نبودی که عمرو بن حمق خزاعی همان مردی که پیکر و صورت او بر اثر کثرت عبادت رنجور گردیده بود را شهید کردی؟ آن هم پس از آن امانها و پیمانها که به او دادی؟ که اگر به آهوان بیابان داده بودی از سر کوه با اطمینان کامل فرود می‌آمدند! مگر تو همان کس نیستی که مدعی برادری «زیاد» شدی و گمان کردی که پسر ابوسفیان است، در حالی که رسول خدا(ص) گفتند: فرزند به بستری نسبت داده می‌شود که با نکاح گسترده باشد، و برای زناکار تنها همان سنگی است که خداوند تعیین نموده، پس از آن، زیاد را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنها را بکشند و دستها و پاهایشان ببرند، و آنان را بر درختان خرما به دار زند!

سبحان الله ای معاویه! گویا تو از این امت مسلمان نیستی و مسلمانان با تو هیچ نسبتی ندارند.

ای معاویه! از خدا بترس و از روز حساب بر حذر باش، چه آنکه خدا را نوشته‌ای است که همه کارهای نیک و بد و بزرگ و کوچک در آن به شمار آمده.

ای معاویه! بدان خداوند این کارهای تو را فراموش نمی‌کند، که به هر گمان و تهمتی بندگان خدا را می‌کشی و کودکی را بر مسلمانان امیر می‌کنی که شراب می‌نوشد و با سگها بازی می‌کند.

معاویه! می‌بینم که خود را هلاک و دین خویش را تباه می‌کنی و امت اسلامی را بیچاره و ناتوان کرده‌ای.^{۱۹}

یزید که دید حسین بن علی(ع) از شرابخواری و سگ‌بازی او یاد کرده است، به پدرش گفت: نامه‌ای برای حسین بنویس و در آن او را تحقیر کن! معاویه به یزید پاسخ داد من چگونه از حسین بن علی(ع) عیبجویی و بدگویی کنم؟ به خدا سوگند من هیچ‌گونه عیبی در وی نمی‌بینم:

«فوالله ما اری فیہ موضعاً للعیب.»^{۲۰}

همچنین امام(ع) در سالهای پایانی عمر معاویه، در حضور جمع کثیری از صحابه و تابعین در منا، برای آگاه کردن و برانگیختن فرهیختگان و نخبگان و علما علیه ناهنجاریها، زورگویی‌ها و افزون‌طلبی‌های باند اموی، سخنان پرشوری ایراد می‌کند که بسیار مهم و پرمعنا است، به ویژه بخشی از آن خطابه بزرگ که علمای زمانه را به جهت تحمل ستمگری‌ها و ناروایی‌ها مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«اگر شما بر آنها شکبیا باشید در راه خدا پایداری کنید، زمام امور خدا به شما باز گردد و از سوی شما اجرا شود و در کارها به شما رجوع گردد، ولی شما ستمگران را در مقام خویش جای دادید و امور حکومت خدا را به آنان واگذاردید، و حال آنکه آنها به شبهه کار می‌کنند و به سوی شهوتها به پیش می‌روند، آنان را این چنین مسلط کرده، برای اینکه از مرگ فرار کنید و در دنیا



خوش‌گذرانی نمائید. دنیایی که از شما جدا خواهد شد. ناتوانان را در چنگ آنها انداختید تا برخی را برده و مقهور خویش سازند و گروهی را برای لقمه نانی مغلوب نمایند. مملکت و نظام را بر طبق اندیشه و نظر خود، زیر و رو کنند و رسوایی هوسرانی را بر خویش هموار سازند، پیروی از اشرار و بی‌پروایی بر خدای جبار را پیشه خود کنند و در هر شهر سخنوری چیره‌دست بر منبر فرستند، پس همه سرزمینها زیر پای آنان و دستشان در سراسر آن باز است. و مردم همه در اختیار ایشانند و دستی که بر سر آنان فرو کوبند، دفاع نتوانند. برخی زورگو و کینه توزند و بر ناتوانان به سختی یورش برند. و برخی فرمانروایی هستند که بر مبدأ و معاد اعتقاد ندارند.

شگفتنا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغل و ستمکار و مالیات‌بگیری نابکار است. و حاکمی است بر مؤمنان که نسبت به آنها مهربانی ندارد و خدا در آنچه ما در آن درگیری داریم حاکم باد و او به حکم خود در این درگیری قضاوت کند. بار خدایا! تو خود می‌دانی که آنچه از سوی ما اظهار شده برای رقابت در سلطنت نیست و به خاطر دنیاطلبی نیز نمی‌باشد. ولی برای آن است که دین تو را برپا بینیم و سرزمینهای تو را اصلاح نماییم، و بندگان ستمدیده تو را آسوده گردانیم و به واجبات و روش احکام تو عمل شود».^{۲۱}

حسین(ع) به ویژه پس از مرگ معاویه، در برابر استبداد و خودکامگی عربان یزید، راسخ و استوار ایستاد و تن به بیعت و تسلیم نداد و با بیانی قاطع خشونت عمال یزید (مروان و ولید) را پاسخ داد.^{۲۲}

جملات آن حضرت در نفی استبداد در طول حیات پر برکت خویش و به ویژه پس از شروع نهضت تاریخی عاشورا، حاکی از نفرت شدید آن حضرت از این نابهنجاری اخلاقی و اجتماعی است. امام حسین(ع) در خطابه شورانگیز روز عاشورا در برابر انبوه دشمن، به دو جنبه فسادانگیز استبدادگری و استبدادپذیری اشاره می‌کند و استبداد پذیری را پدیده‌ای زشت توصیف می‌نماید، و سپس در برابر استبدادگری حزب اموی با صلابت و قاطعیت می‌فرماید:

«الَا وَإِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْرُ كُزِّ بَيْنِ اثْنَيْنِ، بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ وَهَيْهَاتَ مِنَ الذَّلَةِ؛ به هوش باشید که این پدرناشناخته فرزند پدرناشناخته! مرا بر سر دو راهی قرار داده است؛ میان نابودی و خواری! هرگز مباد که ذلت را اختیار کنیم. خداوند و پیامبرش و مؤمنان و پاکدامنان و پاکیزگان که ما را پرورده‌اند و انبوه پرهیزکاران و مردمانی که به جان آمده‌اند، ما را بر آن می‌دارند که کشته شدن شرافتمندانه را بر پیروی لئیمان برگزینیم. آگاه باشید و بدانید که من با این خاندانم با آنکه شمار آنان اندک است و چندان یابوری ندارم، با شما خواهیم جنگید».^{۲۳}

آن حضرت در سخنرانی دیگری، پس از آنکه افراد سپاه دشمن را از خشونت‌گری بر



حذر می‌دارد موضع خویش را این‌گونه اعلام می‌کند:

«لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افترّ فرار العبید؛

نه به خدا! نه دست خواری به شما خواهم داد و نه در برابر شما چون بندگان فرار خواهم کرد.»^{۲۴}

این پایمردی و آزادگی و ایستادگی در برابر خودکامگی، برخاسته از آزادی معنوی و عظمت روح ابر مردی است که فتوت و بلند همتی را از تبار نیک و پاک خویش به میراث برده است، هر چند که دنیا طلبان دون، چونان ابن‌خلدون، این علو طبع را درک نکنند و سکوت خواص زبون آن روزگار را از روی اجتهاد تلقی نمایند. اما خردورزان و آزادگان و استبدادستیزانی چون کواکبی نیز در پهنه گیتی یافت شوند که مگسان را از جولان دادن در عرصه سیمرخ برحذر دارند و بنویسند:

«اثمه اهل بیت علیهم‌السلام معذور بودند که جان خویش به مهلکه می‌افکندند، چه ایشان همگی آزادگان و نیکوکاران بودند و طبعاً مرگ با عزت را بر زندگی رباکارانه و با ذلت ترجیح می‌دادند، همان زندگی زبونی که ابن‌خلدون گرفتار آن بود - و بزرگیهای آدمیان را در اقدام بر خطر نسبت به خطا می‌داد - و این بیان خویش را فراموش کرده که گفته‌اند: مرغان شکاری و وحشیان غیور از بچه آوردن در قفس اسارت ابا دارند، بلکه طبیعتی در ایشان وجود یافته که انتحار را اختیار نمایند تا از قید ذلت رهایی یابند.»^{۲۵}

□ ب. احیا و ترویج فرهنگ گفتگو

برنامه دیگری که حسین بن علی (ع) برای اصلاح جامعه و احیای سنت نبوی و علوی اجرا کرد، احیا و ترویج فرهنگ مذاکره و گفتگو بود، یعنی مهمترین معجزه پیامبر در عصر حاکمیت استبداد قبیله‌ای و خشونت جاهلی؛ زیرا بعثت نبوی در اصل در نهضت کلامی او تبلور می‌یافت و ترویج و تبلیغ و دفاع از باورهای دینی در غالب اوقات با کلام صورت می‌گرفت مگر اینکه دشمن برای خاموش کردن او دست به اسلحه ببرد یا سد راه تبلیغ و ترویج او گردد که در این صورت چاره‌ای جز دست بردن به شمشیر و قلع و قمع تجاوزگران و برداشتن مانع نباشد؛ کلام پیامبر (ص) که از منبع زلال و لایزال الهی مایه می‌گرفت که بر قلب او فرود می‌آمد و از زبان او بر کویر خشک و خشن جاهلیت جاری می‌گشت و جانها و روانهای تشنه را حیات می‌بخشید.





گفتگوهای پیامبر با مشرکان، کافران، سران مذاهب و ادیان، نشان از عزم استوار آن حضرت برای بسط فرهنگ گفتگو در جامعه مسلمانان داشت. این فرهنگ را اهل بیت پیامبر نیز به نیکی پاسداری کردند و با گسترده شدن آن میراث بزرگ و ارجمندی با نام «مناظرات» و «احتجاجات» از خود به یادگار گذاشتند و این سنت حسنه را به پیروان خویش آموزش و سفارش فرمودند. اما فرهنگ گفتمان اسلامی، از همان نخست همواره توسط خودکامگان و زورمداران به ویژه در عصر امویان تهدید می شد زیرا آنان بر هیچ منطق عقلی و عملی تکیه نداشتند و برای قانع کردن و جلب و جذب مردم هیچ منطق محکم و قابل ارائه‌ای در دستشان نبود. آنان حاکمان بی صلاحیتی بودند که در پی تحمیل خود و به بردگی گرفتن انسان‌ها بودند و هیچ منطقی انسانها را به پذیرش تحمیل و بردگی دعوت نمی کند لذا چاره‌ای جز استبداد و توسل به زور و سرکوب و تحمیل نداشتند.

حسین بن علی به عنوان وارث پیامبر (ص) زوال فرهنگ دعوت و تبلیغ و ارشاد و جذب را آشکارا مشاهده می کرد، او می دید که خشونت و زور و ارباب جایگزین منطق، دعوت، مشورت، و مناظره شده است. لذا امام با عمال حاکمیت استبدادی (ولید و مروان) به گفتگو پرداخت و چون این شیوه را اثر بخش نیافت و عزم هجرت از مدینه به مکه نمود، دوستان و بزرگان خاندان خویش را برای مشورت فراخواند.

«طرف» برادر آن حضرت امام را از درگیری با یزید بر حذر داشت زیرا نمی خواست که به برادرش آسیبی برسد.^{۲۶}

ام سلمه نیز با یادآوری پیش گوییهای پیامبر (ص) سفر به عراق را پرخطر و حسین (ع) را به ترک آن سفارش می کرد.

محمد حنفیه برادر دیگر آن حضرت بیعت با یزید را مردود، اما امام را از درگیری با حزب حاکم اموی پرهیز می داد و چون حسین را



در عزم خود استوار یافت، پیشنهاد کرد که امام از رفتن به کوفه خودداری کند و به شهرهایی چون مکه و یمن یا به بیابانها و کوهها پناه ببرد.

آن حضرت، به همه نصایح و پیشنهادات افراد خاندان خویش با سماحت و متانت گوش فراداد و از خیرخواهی و مهربانی و دلسوزی آنان سپاسگذاری کرد و همگان را با پاسخهای مناسب و کلمات لطیف نواخت.^{۲۷}

در مکه نیز عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را به حضور پذیرفت و با آنان به گفتگو پرداخت و بخصوص در برابر منطق محافظه کارانه فرزند عمر که خبر از ناکامی حق و پیروزی خودکامگان صاحب زور و شمشیر می داد ایستاد و آن را محکوم کرد، و آنگاه از رجعت جامعه به خشونت جاهلی سخن به میان آورد و به او خاطر نشان ساخت که این پدیده نخستین بار و آخرین بار نخواهد بود، زیرا که در مقاطعی از تاریخ همواره تکرار شده است چنانکه در قوم بنی اسرائیل اتفاق افتاد و آنها در وضعیتی قرار گرفتند که خشونت و خونریزی سیرت ایشان شد، آنان خون بی گناهان و پیامبران را می ریختند و به گونه ای عادی به کار روزانه خود می پرداختند.^{۲۸}

امام حسین (ع) در تمامی طول نهضت، از آغاز سفر تا لحظه شهادت، به شیوه گفتگو پایبند بود، او نه تنها که از مکه تا کربلا با گروههای مختلف اجتماعی به مذاکره می پردازد بلکه بنا به نقل طبری حتی با ابن سعد هم سه و یا چهار بار مذاکره می کند.^{۲۹}

احتجاجها و اتمام حجتهای امام با لشکر جرّار قدار تا آخرین لحظات عمر نشان از اهمیت و پایبندی آن حضرت با اصل مذاکره در مواقع و مواضع مختلف دارد. او مکرر در برابر سپاه دشمن به سخنرانی می پردازد؛ آنان را نصیحت می کند، و ایشان را به حسّ و نسب خویش آگاه می کند و به آنان می گوید:

آیا من پسر دختر پیامبر شما، فرزند پسر عموی او که نخستین مسلمان بود نیستیم؟
آیا حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر خدا به شما نرسیده که فرمود: این دو تن سرور جوانان اهل بهشتند؟ اگر شما مرا دروغ گو می پندارید از کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری، اباسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید!
آیا من کسی از شما کشته ام که به خونخواهی برخاسته اید؟ یا مالی از شما نابود کرده ام که تقاص می کنید یا زخمی بر کسی زده ام که قصاص می نمائید؟

آنها هیچ نگفتند. آنگاه امام فریاد زد:

«ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما ننوشتید که میوه‌های اینجا رسیده، باغها سرسبز شده و اینک بشتاب که به سوی لشکری آماده می‌آیی؟ نه به خدا هرگز مانند مردمان دون، دست بیعت نمی‌سپارم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم.»^{۳۰}

امام(ع) با این جمله، به عدم تنافی منطق گفتمان با اصول‌گرایی و ذلت‌ناپذیری تأکید می‌ورزد.

سیرت نظری و عملی امام در گسترش این فرهنگ از سوی پیروان و هواداران آن حضرت نیز پیگیری می‌شد چنان‌که عباس بن علی، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در مواضع گوناگون با دشمن جرّار قدار به گفتگو می‌پرداختند.^{۳۱}

ج. احیای فرهنگ محبت و مهربانی

پیامبر(ص) در اجرای شفقت و رحمت به بندگان خدا چندان مبالغه می‌فرمود که باری تعالی او را بدین صفت بارها در قرآن ستود.

اهل بیت پیامبر(ص) نیز در این زمینه بر سیره آن حضرت مشی می‌کردند، اما حسین بن علی(ع) بنا به ضرورت و نیاز زمانه تأکیدی ویژه بر احیای این سنت داشت و آن را به گونه یک فرهنگ در گستره جامعه خشونت‌زده می‌خواست. اظهار محبت امام تنها منحصر به خویشاوندان و افراد خاندان خویش نبود، بلکه نسبت به دیگران نیز جریان می‌یافت، حتی در طول حرکت و نهضت عاشورا نیز به گونه‌ای پررنگ ادامه داشت. ماجرای ملاقات آن حضرت با زهیر بن قین و صید کردن دل و جان این هوادار عثمان به تیر محبت و مهر، نمونه‌ای از عمل به این سنت حسنه است.

شگفت‌تر از رویداد یاد شده، مهرورزی آن حضرت است با حرّ، آن هم در هنگامی که به عنوان فرمانده سپاه دشمن در برابر وی به صف‌آرایی پرداخته است، واقعاً در کجای تاریخ دیده و شنیده شده که شخصی دشمن مسلح و ستیزه‌جوی خویش را که از تشنگی زائدالوصف در معرض نابودی قرار گرفته سیراب کند؟ و نه تنها که لشکریان را، بلکه عطش اسبان و چارپایان آنان را نیز به اندک آب ذخیره کاروان فرونشاند! به این قطعه زیبای تاریخی بنگرید:

«علی بن سمرعان محاربی می‌گوید: من آن روز در لشکر حرّ بودم و دیرتر از دیگران رسیدم، امام چون تشنگی من و اسبم را دید، فرمود: «راویه» را بخوابان! من مقصود او را نفهمیدم، بعد فرمود: ای برادرزاده، شتر آبکش را بخوابان. خوابانیدم. فرمود: از آن آب بنوش! چون آب



بافشار بیرون می‌ریخت من هر چه کردم، نتوانستم. از این رو خود به پیش آمد و سر مشک را گرفت و آب در کاسه ریخت مرا و اسبم را سیراب کرد!»^{۳۲}

این رحمت واسعه حسینی بود که دل دشمن محارب را نرم و وادار به کرنش می‌کرد، تا جایی که در همان حالت رویایی، مقهور عدالت و دینداری حسین(ع) می‌شود و در نماز بر وی اقتدا می‌کند.

چه سعادت‌مند مردانی که در میانه راه مکه و کربلا با آن بزرگوار رو به رو شدند و در برابر دریای بیکران محبت و مهرش حیرت زده تسلیم گردیدند. همین پیوند عاطفی بود که خیلی زود به عشقی سوزان مبدل می‌شد، به طوری که سر از پا نشناخته پروانه‌وار خود را به شمع وجودش می‌سپردند. اوج این دل‌دادگی در شب و روز عاشورا به زیباترین شکل آن در معرض دیدگان تاریخ نهاده شد:

به محمد بن بشر حضرمی خبر دادند فرزندان در یکی از مرزها دستگیر و اسیر گردیده. گفت: آنچه برای او و من پیش آمده است را به حساب خدا می‌گذارم در حالی که دوست نداشتم او اسیر و من زنده باشم!
امام(ع) نیز در برابر فرمود:

«رحمت خدا بر تو باد از قید بیعت من آزادی، برو و نسبت به رهایی فرزندان بکوش!»

گفت:

«اگر حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند هرگز از تو جدا نشوم».^{۳۳}

پس امام از برد یمانی آورد و به او گفت به فرزند دیگری که هم اکنون در نزد توست بده و به او بگو آنها را هزینه آزادی برادرش کند!^{۳۴}
دیگر یاران نیز در شعله عشق آتشین می‌سوختند و احساسات بی‌شائبه خویش را در عباراتی مشابه اظهار می‌داشتند، یکی می‌گفت:

«دوست دارم هزار بار پی در پی کشته و زنده شوم ولی خدای بزرگ در ازای آن، جان تو و جوانانت را نجات دهد».

یکی می‌گفت:

«اگر هفتاد بار سوزانده و خاکستر شوم و باز زنده‌گردم باز هم دست از تو بر نمی‌دارم».^{۳۵}

پیوند عاطفی امام و رابطه مهرآمیز وی با افراد خاندانش نیز حتی در گرماگرم نبرد مرهمی



است بر زخمهای خشونت‌زدگان صحرای تفتیده طف و کوی درشتناک خودکامگی و ستم‌پیشگی. رفتار وی در روز عاشورا با زنان و کودکان آن اندازه لطیف و زیبا است که نظیری برای آن نمی‌توان یافت، برای همین جهت بود که زینب علیها سلام در هنگام حرکت به سوی کوفه و شام، وقتی سر حسین (ع) روی نیزه در برابرش دید به این شعر مترنم گردید:

یا اخی قلبک الشقیق علینا **ما له قد شقی و صار صلیبا.**

□

◁ بی‌نوشت‌ها

۱. درباره خشونت، نویسندگان باختر زمین کتابهای مستقلی نگاشته‌اند که برخی از آنها به فارسی برگردان شده است، از جمله، ر.ک: هانا آرنه، خشونت، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۹ ش. و نیز: فرانسوا استیرن، خشونت و قدرت، ترجمه بهنام جعفری، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۱ ش.
۲. ر.ک: مانس اسپربر، تحلیل روانشناختی استبداد و خودکامگی، ترجمه دکتر علی صاحبی، انتشارات ادب و دانش، تهران ۱۳۷۹ ش.
۳. ر.ک: عبدالرحمن کواکبی، طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین میرزا قاجار، نقد و تصحیح محمدجواد صاحبی.
۴. امام علی (ع) در خطابه‌ای به این خشونت جاهلی اشاره می‌کند. ر.ک: نهج البلاغه خطبه ۲۶.
۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.
۶. ترجمه‌الحسین من کتاب طبقات الکبیر. ر.ک: تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۳۷. مناقب، ج ۶، ص ۷۱. بخش اخیر این روایت در کتابهای دیگر حدیثی شیعه و سنی آمده است از جمله: ر.ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸، حدیث ۳۷۷۵. ترجمه‌الامام الحسین (ع) من تاریخ مدینه، دمشق، ابن عساکر، ص ۷۹.
۷. مناقب، ج ۴، ص ۷۱، و نیز ترجمه‌الامام الحسین من تاریخ مدینه، دمشق، ص ۱۰۷.
۸. ابن صباغ، فصول المهمه، ص ۱۵۳.
۹. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.
۱۰. محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین، ص ۵۷.
۱۱. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵.
۱۲. مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۱۶۸.
۱۳. مرتضی مطهری، سیره نبوی، ص ۲۹.
۱۴. همان، ص ۱۳۹.
۱۵. قرآن، آل عمران، آیه ۱۵۹.
۱۶. آل عمران، آیه ۱۴۴.
۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۳، ترجمه آیتی، ج ۱، ص ۱۵.
۱۸. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۸۶.
۱۹. ابن قتیبہ دینوری، الامامة والسیاسة، ص ۱۵۶. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۴۴.
۲۰. رجال کشی، چاپ نجف، ص ۴۹.



٢١. تحف العقول، ص ١٣٩-١٣٧.
٢٢. مقتل خوارزمي، ج ١، ص ١٨٥.
٢٣. لهوف، ص ٤٢، تاريخ ابن عساكر، ج ٤، ص ٣٣٣.
٢٤. ٢٣- طبري، ج ٥، ص ٤٢٧-٤٢٤.
٢٥. طبائع الاستبداد، ص ١٢٦.
٢٦. لهوف، ص ١٢ و ١١.
٢٧. ارشاد، ص ٢٠١ و ٢٠٢. كامل، ج ٤، ص ١٦.
٢٨. لهوف، ص ١٤، خوارزمي، ج ١، ص ١٩٠.
٢٩. طبري، ج ٥، ص ٤١٤.
٣٠. طبري، ج ٥، ص ٤٢٧-٤٢٤.
٣١. طبري، ج ٥، ص ٤١٧.
٣٢. ارشاد، ص ٢٢٤.
٣٣. طبقات، (ترجمة الحسين)، تراثنا، ش ١٠، ص ١٨٠. تاريخ ابن عساكر ج ١٣، ص ٥٤. تهذيب التهذيب، ج ١، ص ١٥.
٣٤. لهوف، ص ٤١.
٣٥. تجارب الامم، ج ٤، ص ٦٩. طبري، ج ٥، ص ٤١٩. ارشاد، ص ٢٣١.

